



می‌گوید: «مطلبی که بیان می‌کنید بار اول شنیده می‌شود، بار دوم درک می‌شود و بار سوم یاد گرفته می‌شود.» اما مسئله‌ی مهم در این زمینه، پی‌گیر بودن و تکرار مطالب به گونه‌ای است که این کار حالت کلیشه‌ای به خود نگیرد و خسته کننده و ملال آور نشود. می‌توان با یافتن روش‌های جدید برای توضیح مکرر موضوعی واحد، تازگی کار را حفظ کرد. در واقع باید با مهارت و ظرافت خاصی، اندکی مضمون و شکل سخنان را تغییر دهید و در عین حال، موضوع اصلی را تحریف نکنید. بگذارید، مخاطب شما پیش خود تصور کند «قبلاً آن را نشنیده است»، و به درک عمیق‌تری از پیام برسد.

۱۰- معلمان خوب، سؤالات خوب می‌پرسند. معلمان مؤثر معتقدند یادگیری، حاصل جستجوی ناشناخته‌هاست و نقطه‌ی شروع این جستجو، پرسش است. اما نه پرسش‌های ساده در لباس مبدل، مثل پرسش‌های بسته، با جواب «بله یا خیر» که هیچ‌گونه بحث خلاق و پرباری را برنمی‌انگیزند، بلکه پرسش‌هایی که افقی به سوی درک و فهم عمیق‌تر باز می‌گشایند. پرسش‌هایی مثل: فلان پدیده «چگونه عمل می‌کند؟» «مفهوم آن چیست؟» «چرا؟» ...

اگر می‌خواهید به عمق مطلبی پی ببرید، ۵ سؤال که با «چرا» شروع می‌شوند در مورد آن مطرح کنید.

۱۱- وظیفه‌ی شما صرفاً انتقال اطلاعات نیست.

شما چگونه اندیشیدن را به دانش‌آموزان می‌آموزید. بیش‌ترین کاری که می‌توانید بکنید این است که به آن‌ها بگویید چه کارهایی را انجام دهند یا جواب‌هایی را به آن‌ها بدهید که می‌خواهید همان

نگرش، هر نشانه‌ای از آسیب‌پذیری یا بی‌اطلاعی، یک نقطه ضعف تلقی می‌شود. پذیرش عمومی چنین تصور غیرواقعی‌ای می‌تواند منجر به ظهور بدترین معلم‌ها شود.

پارکر پالمر، معلم پیشکسوت و نویسنده‌ی مشهور، می‌گوید: همه‌ی ما می‌دانیم که کمال، یک نقاب است. ما به افراد پنهان شده در پشت نقاب‌های «همه چیزدان» اعتماد نمی‌کنیم. آن‌ها با ما صادق نیستند. کسانی که ما با آن‌ها عمیق‌ترین پیوندها را داریم، افرادی هستند که به تلاش‌های خودشان برای یادگیری بیش‌تر، صادقانه اذعان دارند. اقرار کردن به آن‌چه که نمی‌دانید نشانگر آن است که شما هنوز در حال یادگیری هستید و در واقع یک معلم، هم‌چنان یک «دانش-آموز» است.

۸- معلمان مؤثر از درون تدریس می‌کنند.

بهترین روش تدریس، نه تدریس کلیشه‌ای؛ بلکه روش شخصی و برخاسته از قابلیت‌های ذاتی افراد است. معلمان مختلف بنا به شخصیت و نوع نگرش‌شان، روش‌های متفاوتی برای آموزش دارند. پالمر می‌گوید: «ما، آن‌چه که هستیم را تدریس می‌کنیم.» بنابراین آموزش، نیازمند شهادت برای کاوش در خصوصیات فردی است. اگر شما خود را کامل شناساید، دانش‌آموزان‌تان را نیز به طور کامل نخواهید شناخت و در نتیجه نمی‌توانید با آن‌ها ارتباط مؤثر برقرار کنید.

۹- نکته‌های مهم را تکرار کنید.

ویلیام اچ. رستیتز، استاد سابق دانشگاه‌های ام‌آی‌تی و هاروارد،

جواب‌ها را بشنوید.

معلمان مؤثر، به اندیشه‌های مستتر در جواب بیش‌تر اهمیت می‌دهند تا خود جواب. این معلمان به جای این که به دانش‌آموزان بگویند در مورد چه چیزی بیاندیشند، به آن‌ها کمک می‌کنند تا خودشان چگونه اندیشیدن را یاد بگیرند، چگونه به جهان بنگرند، چگونه اطلاعات را تفسیر و تحلیل کنند و مهم‌تر از همه، درباره‌ی مسائل مختلف زندگی، به‌طور جدی به تفکر و تأمل بپردازند.

۱۲- گاهی سخن کوتاه کنید و گوش بسپارید.

هنگام تدریس، طرز رفتار شما تقریباً به اندازه گفتار و سخنان‌تان مهم است. به هر حال، دانش‌آموزان شما را تماشا می‌کنند.

یک روش برای نشان‌دادن علاقه‌مندی خود به دانش‌آموزان «گوش دادن» است. یادگیری مؤثر، خیابانی دوطرفه و یک گفت‌وگوی دوجانبه است، نه یک سویه. معلمان ضعیف، پس از طرح یک سؤال، به جای سکوت و منتظر پاسخ دانش‌آموزان ماندن، بلافاصله به جواب می‌پردازند. اما معلمان مؤثر، یک سکوت و انتظار ده ثانیه‌ای را پیشنهاد می‌کنند. اگر می‌خواهید معلم موفق باشید، باید به لحاظ فکری و روانی با سکوت کنار بیایید.

۱۳- خوب گوش دادن را بیاموزید.

هرگاه جدی و با علاقه‌ی واقعی به حرف‌های دانش‌آموز خود گوش دهید، متوجه می‌شوید وی چگونه اطلاعات خود را مرتب می‌کند، چگونه به سازمان‌دهی اندیشه‌هایش می‌پردازد و چه احساسی دارد. اما خوب گوش دادن، نیازمند کسب آگاهی‌ها و مهارت‌های ویژه است. دیوید ویسکات، روان‌کاو و نویسنده‌ی نامدار، بسیار دقیق و استادانه به تبیین و توضیح هنر «گوش دادن» پرداخته است:

«فقط گوش کن. گوش کن. هنگامی که دیگران سخن می‌گویند، بگذار اندیشه‌ها، آرا و احساسات خود - و به‌ویژه احساسات‌شان را - ابراز کنند. تنها اجازه‌ی سخن گفتن به آن‌ها نده، به آن چه می‌گویند گوش بسپار، توجه کن، سعی کن بفهمی.

گوش بده. مجبور نیستی موافقت کنی؛ در واقع موافقت یا عدم موافقت تو موضوع دیگری است. مادامی که دیگری در حال ابراز اندیشه‌ها و احساسات خویش است آرا یا احساسات خود را بیان نکن...

۱۴- اجازه دهید دانش‌آموزان به یکدیگر آموزش دهند.

معلمان تنها کسانی نیستند که دانش‌آموزان از آن‌ها یاد می‌گیرند. دانش‌آموزان از خود و از هم‌سن و سالان‌شان نیز یاد می‌گیرند.

مریلین وایری، معلم ملی سال ۲۰۰۰ م، اعتقاد شدیدی به کارآمدی گروه‌های کوچک دانش‌آموزی دارد. او برای این گروه‌ها، سئوالی براساس مطالب کتاب درسی مطرح می‌کند. هر گروهی قبل از بیان جواب خود و طرح نکته‌ای جدید، باید درباره‌ی جواب گروه قبلی اظهار نظر کند. وایری می‌گوید: با این کار دانش‌آموزان

به هم‌دیگر گوش می‌دهند. ممکن است دوست‌شان نظری داشته باشد که به ذهن آن‌ها نرسیده باشد. گاهی وقت‌ها هم دیدگاه یک گروه، مبنا و اساسی برای پیشرفت بیشتر و ساختن نگرش جدیدتری توسط گروه‌های دیگر می‌شود. تماشای این تعامل فکری در کلاس، هیجان‌انگیز و لذت‌بخش است.

۱۵- به تفاوت‌های دانش‌آموزان توجه کنید و از به‌کار بردن روش‌های یکسان در برخورد با آن‌ها بپرهیزید.

هر دانش‌آموز، انسانی منحصر به فرد است. به این دلیل بسیار روشن که هیچ‌گاه موقعیت، خانواده، مشکلات، امکانات، علایق، استعدادها و سایر شرایط و مختصات محیطی، وراثتی و درونی سازنده‌ی شخصیت افراد، یک‌سان و برابر نیست. بنابراین، خیلی مهم است که معلم تفاوت‌های دانش‌آموزان را بپذیرد و این واقعیت را در روش تدریس، نوع برخورد و چگونگی رفتار با هر یک لحاظ کند.

معلمان مؤثر، درعین‌باز به توان یادگیری دانش‌آموزان، این نکته‌ی مهم را نیز درک می‌کنند که آن‌ها به دلیل تفاوت‌های فردی، به‌طور متفاوت می‌آموزند. برخی از آن‌ها، از نظر یادگیری دیداری هستند، بعضی‌ها به صورت انتزاعی و گروهی دیگر از راه خواندن، بهتر یاد می‌گیرند. بنابراین معلم باید روش و رویکرد آموزشی «چند بُعدی» را اتخاذ کند.

۱۶- هرگز فرایند تدریس را متوقف نکنید.

تدریس مؤثر، به کیفیت ارتباط معلم و دانش‌آموز بستگی دارد. این ارتباط، بعد از کلاس یا اتمام روز کاری به پایان نمی‌رسد. این‌گونه نیست که یک معلم مؤثر فقط در مدت برگزاری کلاس یا ساعاتی که در مدرسه حضور دارد به دانش‌آموزان اهمیت بدهد و از آن‌ها بخواهد که بیرون از مدرسه مزاحم او نشوند. در واقع، یکی از مهم‌ترین عناصر معلمی، عشق به آموختن و تعلیم و تربیت است و این عشق، که با احساس مسئولیت و انسان‌دوستی عمیق همراه است، محدود به زمان و مکان خاصی نیست.

* دبیر حرفه‌وفن، پارس‌آباد مغان

منابع

۱. ویسکات دیوید، ترجمه‌ی رویا منجم؛ نیرویت را در سختی‌ها بیاب، چاپ اول، ۱۳۸۳، نشر گندم.

2. Attention, Class!!! 16 Ways to Be a Smarter Teacher:

<http://www.fastcompany.com/online/53/teaching.html>

3. The Effective Teacher;

http://www.ed.gov/inits/americanreads/educators_effteach.html

4. Effective Teachers;

http://www.wcupa.edu/_academics/sch_cas.psy/Career_Paths/Educational/subfiel

5. CHARACTERISTICS OF "QUALITY TEACHERS" Compiled

by: Dr. Marty ... ;

http://www.teacherleaders.org/misc/hopkins_HQT.pdf

بچه‌ی ناآرام و سرتقی بود. از آن‌ها که با شیطنت‌شان، معلم و مدیر و ناظم را کلافه می‌کنند. با مهدی خیلی دوست بودم. تلاش می‌کردم از او یک آدم سر براه، مطیع، و درس‌خوان بسازم. بهش کتاب‌های شعر و داستان می‌دادم و ساعت‌ها با او توی خیابان‌ها و پارک‌ها قدم می‌زدم و برایش از هر دری صحبت می‌کردم. اما او اصلاً گوشش بدهکار حرف‌هایم نبود. نوعی ماجراجویی و هرج و مرج‌طلبی در رفتارش بود که بعدها فهمیدم ریشه در چیزی داشت که من تا آن موقع نمی‌دانستم. یک روز بالاخره از زیر زبانش بیرون کشیدم:

« - داداش علی‌ام زندانی سیاسی یه آقا. الان چهار ساله. هیچکی‌ام نمی‌دونه تو کدوم شهر و کدوم زندونه. بعضی‌ها میگن تهران توی حبسه. بعضی‌ها میگن زندون همین جاست. هرچی‌ام می‌پرسم، جواب سر بالا بهمون میدن. خسرو پاسونو که می‌شناسی؟ همه میگن کار اونه. اون داداشمو لو داده. آخرش یه روز کلکشو می‌کنم. نمی‌دارم این‌جا راست راست بگرده و داداشم توی حبس بیوسه ...»

از اون روز، هم و غم این شد که مواظباش باشم تا یک وقت کار دستش ندهد.

خسرو پاسیان را می‌شناختم؛ از آن قالتاق‌ها بود. برایش کله یا کردن یک بچه محصل، اصلاً زحمتی نداشت و این نگرانم می‌کرد. تا این‌که چند روز بعد، از بچه‌ها شنیدم مهدی را

نیم رُخش طرف من بود، با موهای سفید و بلند دور گوش. ناشیانه سعی کرده بود نقص عضویش را پنهان کند؛ در حالی که با کمی دقت می‌شد دید که نرمه‌ی گوش چپاش، کنده شده است. توی بنگاه، اسمال آقا، صدایش می‌کردند. اما من با همان نظر اول و بعد هم با دیدن گوش چپاش کاملاً فهمیدم که با چه کسی طرف معامله هستم. از خیر خودروبی که می‌خواستم قولنامه کنم گذشتم.

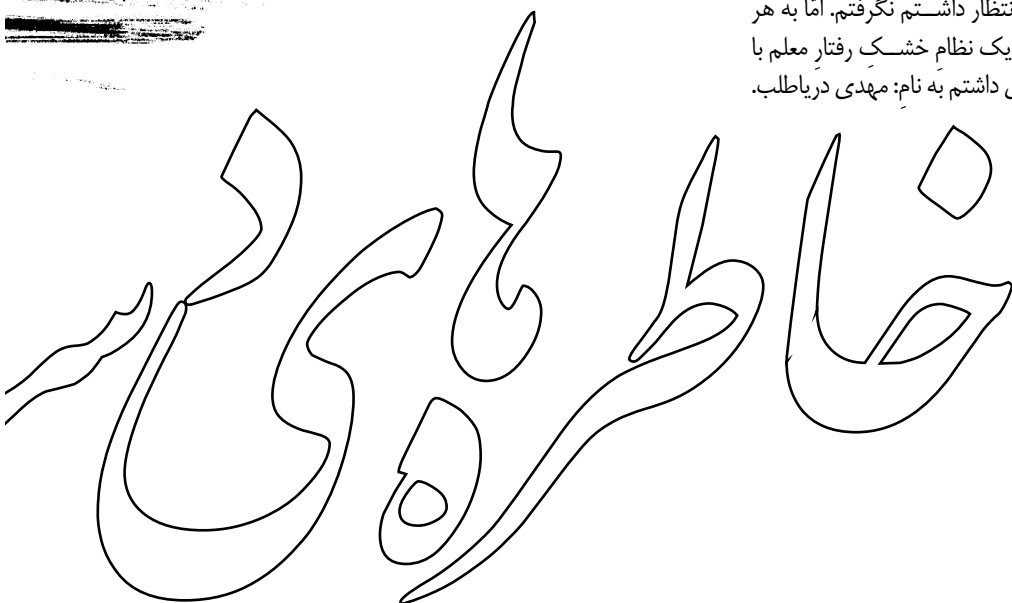
گفت: « - حیف. ماشین خوبی رو از دست دادید. جناب! مال یک خانم دکتر بود که ...»

گفتم: « - بعله می‌دونم؛ فقط باهاش می‌رفته مطلب و برمی‌گشته خونه ...»

گفت: « - آره به جان شما»

خواستیم بگویم جان خودت؛ نگفتم. دیدم ارزشش را ندارد. دقیقاً سال ۱۳۵۵ بود. کلاس دوم دبیرستان درس می‌دادم. روش تدریس‌ام کمی با دبیرهای دیگر متفاوت بود. سر کلاس با بچه‌ها خیلی گرم می‌گرفتم و به قول گفتنی ایاق می‌شدم.

بیرون هم باهاشان رفاقت و رفت‌وآمد داشتیم. خُب، فکر می‌کردم این‌جوری شاید بهتر بتوانم روی‌شان تأثیر مثبت بگذارم و به درس و مدرسه علاقه‌مندشان کنم. اگرچه اقرار می‌کنم که در این خصوص خیلی افراط کردم و نتیجه‌ای را که انتظار داشتیم نگرفتم. اما به هر حال، به نظرم این شیوه، مؤثرتر از یک نظام خشک رفتار معلم با دانش‌آموز بود. همان زمان دانش‌آموزی داشتیم به نام: مهدی دریاطلب.



مانده‌اند.

اسمال آقا گفت:

« - شما تازه به این شهر اومدین ...؟»

گفتم: « - ای ی ... یه چن ماهی می‌شه ...»

و بلند شدم. گفت:

« - حیف. ماشین خوبی رو از دست دادید جناب! مال یک...»

بقیه‌ی حرفش را نشنیدم. از بنگاه زدم بیرون.

رفتم آن طرف خیابان منتظر تاکسی ماندم. او از پشت میز بلند

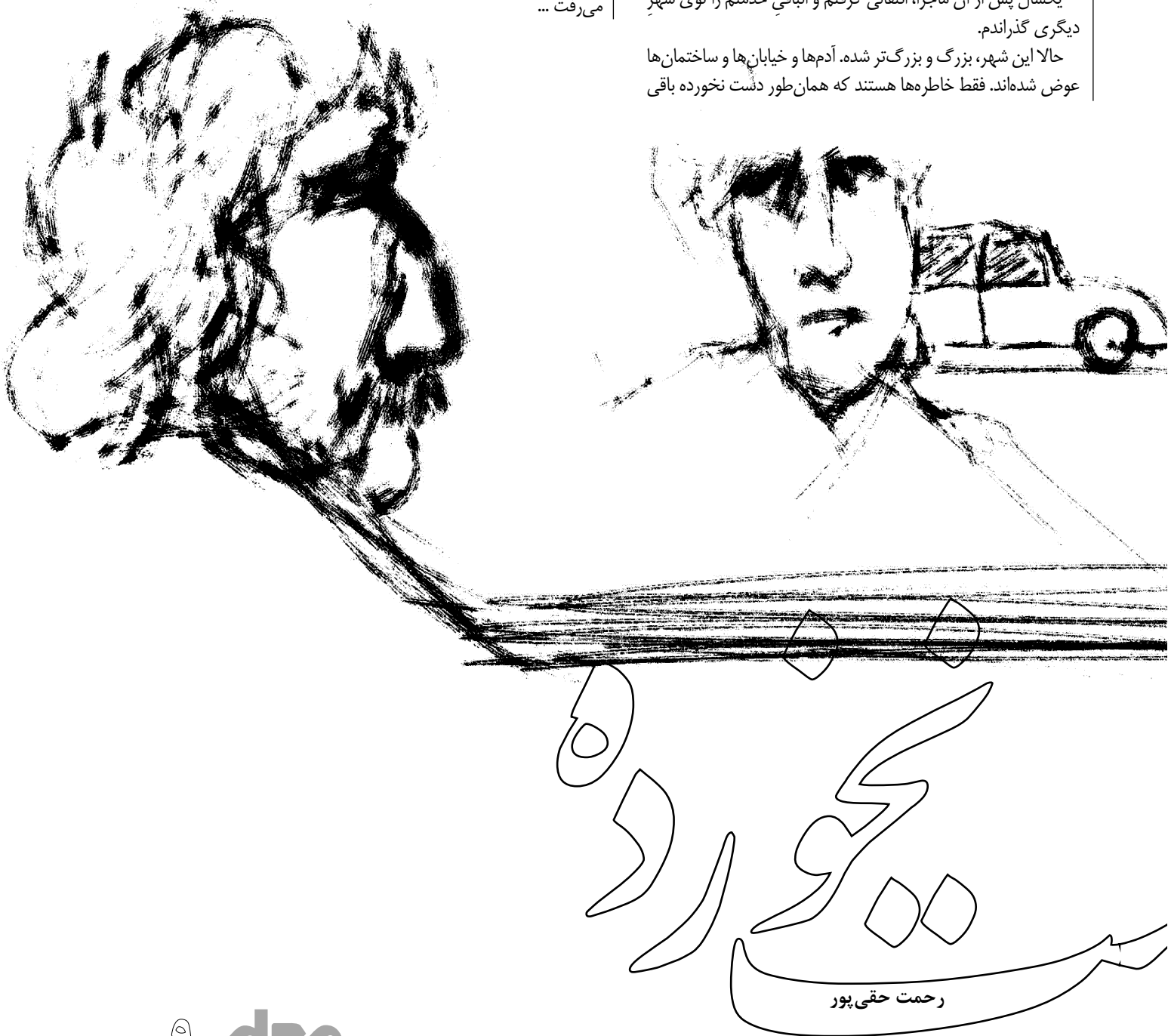
شده بود و ایستاده بود جلوی آینه داشت با موهای دور گوشش ور

می‌رفت ...

گرفته‌اند. می‌گفتند با خسرو پاسبان درگیر شده و یکی از گوش‌هایش را با دندان کنده. می‌گفتند خسرو پاسبان افتاده بوده و وسط خیابان و از درد به خودش می‌پیچیده. بعد مأمورهای دیگر سر رسیده بودند و مهدی را به ضرب مشت و لگد، توی ماشین شهربانی انداخته بودند و برده بودند.

یکسال پس از آن ماجرا، انتقالی گرفتم و الباقی خدمتم را توی شهر دیگری گذراندم.

حالا این شهر، بزرگ و بزرگ‌تر شده. آدم‌ها و خیابان‌ها و ساختمان‌ها عوض شده‌اند. فقط خاطره‌ها هستند که همان طور دست نخورده باقی



رحمت حقی پور